

شعر

به قلبم می‌نشینی
همیشه بی‌اجازه
مرا هل می‌دهی تو
به دنیاهای تازه

اگر چه از ته قلب
تو را من دوست دارم
ولی وقت مناسب
بیا! لطفا کنارم

بیا بنشین به قلبم
ولی تنها به یک شرط
سر زنگ ریاضی
حواسم را نکن پرت
مریم زندی

انتظار

پیرزن، منتظر و دل‌نگران
باز آرام نمازش را خواند
سر سجاده نشست و با ذکر
رشته تُربت خود را چرخاند

مدتی بود که با خود می‌گفت
حتماً امروز می‌آید دیگر
روزها رفت و نیامد از راه
نشد از آمدنش هیچ خبر

زود سجاده خود را برچید
باز از نور امیدی دلشاد
زد به موهای سپیدش شانه
کمی هم آب به گلدان‌ها داد.

چای دم بود و سماور بی‌تاب
آب، قل‌قل توی آن می‌جوشید
پیرزن آمد و ظرفی پر سیب
با دو بشقاب روی میزش چید

رفت و از پنجره شد خیره به راه
تا که خورشید به مغرب کوچید
هیچ کس باز نیامد از راه
پیرزن از ته دل آه کشید.

زهرا وثوقی

فصل سرما

می‌روم آرام پشت پنجره
کوچه‌ها از برف، لیز و دیدنی است
بچه‌ها در کوچه گرم بازی‌اند
غنچه لبخند آنها چیدنی است

هیچ آوازی نمی‌آید به گوش
جز صدای قارقار یک کلاغ
فصل سرما آمده، دیگر کسی
از گل و سبزه نمی‌گیرد سراغ

جوجه گنجشکی نشسته در حیاط
دانه‌های برف را بو می‌کند
با نوک زردش به دنبال غذا
جست‌وجو، این سو و آن سو می‌کند

تک درخت خانه هم تنها شده
خسته از شب‌های غمگین و سیاه
کی می‌آید آن بهار رنگ‌رنگ؟!
چشم‌هایش منتظر مانده به راه...

انسیه موسویان

